

پاسخی به نوشته لیلا حسین زاده

حسن مرتضوی

اکنون راحت‌تر می‌توان گفتگو و مناظره‌ی لیلا را با «یک نفر تصفیه‌شده از جنبش عدالت‌خواه دانشجویی و یک هوادار احمدی‌نژاد» در یک مجله بدنام احمدی‌نژادی درک کرد: ما دنبال «هژمون‌شدن» چپ و بهره‌گیری از شرایط مناظره‌ای سالم هستیم. در اینجا ما شاهد چه چیزی هستیم؟ این «توهم» که چنین فعالیتی می‌تواند باعث رشد و اعتلای «ما» شود. اما این توهم خود زیر سوال است

لیلا حسین زاده در یک متن پنج صفحه‌ای به یک هشدار سه خطی رفیقانه‌ی من پاسخ مفصلی داده است. خود حجم این پاسخ احتمالاً ناظر بر این است که لیلا نیاز دیده به طور مفصل دلایل خود را برای مناظره با یک مجله‌ی احمدی‌نژادی به اطلاع مخاطبان برساند، چرا که خود عمل مناظره فی‌نفسه نتوانسته است مخالفان این رویکرد را قانع کند. بنابراین واضح است که موضوع به همان سادگی که لیلا در متن خود می‌نویسد آشکار و ساده و قابل فهم نیست، تاریخی پشت سر دارد و پیامدهایی خونبار و تاسف‌برانگیز. تعجب لیلا از مخالفت با رویکردش، در تضاد با حجم استدلالی است که در این پاسخ ارائه می‌دهد. بنابراین اهمیت این بحث فقط در نقد یا تایید یک عمل به ظاهر ساده یعنی گفتگو با احمدی‌نژادی‌ها خلاصه نمی‌شود. من سعی می‌کنم استدلال‌های لیلا را که احتمالاً طرفدارانی در میان علاقه‌مندان به چپ داشته باشد بررسی کنم.

لیلا می‌نویسد: «به طرز عجیب‌تری به‌نظر می‌رسد نمی‌خواهند هیچ ادراکی از معنای «مناظره» داشته ۱. باشند و برایشان این مناظره به معنای این است که من در کنار طیف‌های سیاسی دیگر و در همکاری با آن‌ها قرار دارم ... به طرز غریبی توضیح نمی‌دهند ... چرا گفتگو و تشریح مواضع را در حضور یک نفر که از جنبش عدالت‌خواه دانشجویی تصفیه شده و یک هوادار احمدی‌نژاد، نه چیزی بیشتر، نه مسول لشکری و کشوری، نه فرد موثر در گفتمان‌سازی حکومتی ... ایرادش دقیقاً کجاست؟ ... چه خیانتی به چپ انقلابی صورت گرفته؟ این مناظره معادل چه نوع همکاری‌ای با دستگاه حاکمیت و سرمایه است که «چنین برآشفته‌اند و تکفیر می‌کنند؟»

سوال لیلا به ظاهر ساده است: ایرادش دقیقاً کجاست؟ هر مناظره‌ای مانند هر عمل اجتماعی در خلاء صورت نمی‌گیرد. متکی است به وضعیت معینی که پیشاپیش مهر شرایط معین سیاسی و اجتماعی بر آن

خورده است. همین شرایط معین سیاسی و اجتماعی نقد هر عمل سیاسی اجتماعی را مشروط و متعین می‌کند. بنابراین ایراد به مناظره یا هر عمل سیاسی، ایراد به نفس خود مناظره یا هر عمل سیاسی نیست بلکه نقد برداشت‌های معین سیاسی و اجتماعی است که پیش‌فرض مناظره‌کننده قرار گرفته است. پرواضح است که قاعدتا پیش‌فرض‌های معینی در ذهن لیلا وجود داشته که تصمیمش را برای حضور در این مناظره توجیه می‌کرده است. این ادعا با نظرات بعدی تایید می‌شود.

لیلا می‌نویسد: «کارکرد مناظره، اعلان و تشریح موضع، افشای طرف سیاسی مقابل و به سنجش ۲. گذاشتن رویکردهای مختلف نسبت به یک مسأله پیش چشم مخاطبان متکثر است.» قاعدتا تعریف مناظره یعنی بیان دیدگاه‌های مخالف اما مسلماً به همین جا ختم نمی‌شود. هنگامی که مناظره علنی را با مخالف خود می‌پذیریم به چند چیز نظر داریم: (۱) ما موضعی داریم که متأسفانه تعداد اندکی از آن خبر دارند. ما این مواضع را اینقدر مهم می‌دانیم که مایلیم از جمع محفل‌مان فراتر برود. طبیعی است که این سوال ساده مطرح می‌شود که این مواضع اساساً چیست، در نقد چه چیز است، و حاصل چه برداشت معین و در تقابل با کدام برداشت معین است. کجا مطرح شده، چه شکل سیاسی به خود گرفته است و از این قبیل. ذکر کلمه «مواضع» به تنهایی چیزی را نشان نمی‌دهد و ما در کارنامه لیلا نیز در ارتباط با مفهوم دموکراسی که موضوع مناظره یادشده بود، با نظراتی که جایی به شکل مشخص بیان شده باشد روبرو نیستیم. (۲) افشای طرف مقابل سیاسی زمانی اهمیت می‌یابد که اولاً آن دیدگاه اهمیت معین سیاسی داشته باشد، تاثیر مشخص اجتماعی داشته باشد و از همه مهم‌تر کارکردهای ایدئولوژیکش برای بخش بزرگی از مخاطبان ناشناخته باشد. خود لیلا برای بی‌اهمیت جلوه دادن این مناظره طرفین آن را چنین توصیف می‌کند: «یک نفر تصفیه شده از جنبش عدالت‌خواه دانشجویی و یک هوادار احمدی‌نژاد نفر اول هیچ چیز جز دانشجویی که فعالیت و اظهارنظر میکند نیست... نفر دوم به‌عنوان هوادار احمدی‌نژاد هیچ‌گونه سمت و مسولیت اجرایی در دولت احمدی‌نژاد نداشته و بالاترین مسولیتش مدیریت گروه مطالعات دینی در یک پژوهشکده بوده است.» در این صورت چه افشاگری معینی در این مناظره با افرادی که به گفته لیلا هیچ‌کاره‌اند رخ می‌دهد؟ و علاوه بر این آیا احمدی‌نژادی‌ها بی‌آبروتر از آن نیستند که حتی نیاز به کوچکترین افشاگری داشته باشند؟

لیلا در ادامه می‌نویسد: «اینکه برای برخی چپ‌ها «مناظره» فی‌نفسه، تداعی‌گر مناظره‌های ۵۸_۶۰ ۳. است و خود آن مناظره‌ها برایشان تداعی‌گر حزب توده است که در مناظره شرکت می‌کرد و با حکومت سازش کرد، و بنابراین طی یک فرایند زنجیره‌ای تداعی‌گری شرکت در مناظره برایشان تداعی‌گر سازش با طیف‌های حکومتی است، ربطی به واقعیت موجود ندارد، بلکه بیشتر به روانکاوی سیاسی چپ شکست خورده و قلع و قمع شده و محذوف برمیگردد.» استفاده از روان‌شناسی و من سرکوب‌شده معمولاً سلاح خوبی برای پاسخ به نقد دیگران نیست. لیلا خود استدلالی را به دیگران نسبت می‌دهد و بعد همان استدلال

را رد می‌کند. این روش متأسفانه چیزی بیش از یک سفسطه‌گری نیست. به چه علت لایلا گمان می‌کند که مقصود من از آن ۳ خط هشدارم «مناظره‌های ۵۸-۶۰» است؟ اما فرض کنیم حرف لایلا درست باشد. نقد این مناظره‌ها در همان زمان خودش بر این مبنا بود که شرکت‌کنندگان در آنها عملاً در شرایطی که سرکوب روزمره جاری است و رژیم خواهان جلوه دادن پوششی ایدئولوژیک به سرکوب و ارائه نمایشی از دمکراسی است، با حضورشان همدست رژیم شده‌اند. آنها از قبل سازش کرده بودند و به خاطر این سازش به همکاری در ارائه نمایش دمکراسی شرکت کردند (من البته نشانه‌شناس نیستم اما گفتار لایلا در اینجا رنگ و بوی خود حزب توده را گرفته و لایلا مبنا را براساس حرف خود حزب توده گذاشته: او می‌گوید شرکت در مناظرات ۶۰ بر پایه «اصل اتحاد و انتقاد» بود، نه سازش پیش از آن، آن هم درست زمانی که کشتارها شروع شده بود). البته لایلا دامنه مناظرات را گسترش می‌دهد و به «مناظره معروف ترکمن صحرا» نیز می‌کشد تا به نوعی نشان دهد که شرکت در مناظره سازش را به عنوان پیش‌شرط در بر ندارد. لایلا البته نام شرکت‌کنندگان در مذاکره از سوی سازمان چریک‌های فدایی خلق را از قلم می‌اندازد: شخصیت‌هایی مانند فرخ نگهدار، علی کشتگر و جمشید طاهری‌پور که نیازی به ذکر سوابق بدنام آنان در ماه‌های بعد نیست. علاوه بر این در جبهه مخالف شخصیت‌هایی مانند بنی‌صدر، محسن رضایی، درویش مسئول سپاه گنبد، سرلشکر فلاحی فرمانده نیروی زمینی ... حضور داشتند یعنی دقیقاً همان کسانی که در سرکوب گنبد نقش داشتند. صرف‌نظر از اینکه مقایسه مناظره با نمایندگان یک رژیم با حمایت مردم زحمتکش یک منطقه و مناظره با دو فرد منسوب به احمدی‌نژاد و عدالت‌طلبان در وضعیت کنونی که بحران مشروعیت بالا گرفته بی‌معناست، اما در همان زمان هم بودند سازمان‌های چپ که این مناظره را محکوم کردند یعنی زمانی که به قول لایلا هنوز دچار بحران روانکاوای سیاسی سرکوب نشده بودند. تاریخ اتفاقاً نشان داد که کمی بعد از حضور در همین مناظره، هر سه نفر به سازش با رژیم ارسیدند!

لایلا در ادامه بحث به کلیدی‌ترین نظر خود می‌رسد. او می‌نویسد: «آنچه امروز تحت عنوان «چپ ۴. ایران» می‌شناسیم، دچار بحران‌های جدی است... شکست در عرصه‌ی سیاست جهانی، بحران چشم‌انداز، بحران تئوری و ... درون چپ نوعی واکنش روانی برانگیخته: هراس ضمنی از سیاست، سیاست به معنای ورود به عرصه‌ی عمومی و جدال‌های جاری در آن، خواست تصاحب قدرت و فتح و ... بسیاری از چپ‌ها جنگ هژمونی را از پیش باخته می‌دانند و هر مواجهه با دیگری را از دست رفتن و مصادره و جذب شدن می‌پندارند.» خط استدلالی لایلا در اینجا این است: شکست چپ (از هر لحاظ)، در نتیجه واکنش روانی چپ، در نتیجه هراس از سیاست به معنای ورود به عرصه‌ی عمومی. اما اگر حتی بپذیریم که این استدلال خطی در خصوص برخی از چپ‌ها صادق است، در میان بسیاری از چپ‌ها صادق نیست. چرا باید فکر کنیم «عدم ورود به عرصه‌ی عمومی، خواست تصاحب قدرت و فتح» فقط ناشی از هراس است؟

چرا نباید فکر کنیم که چپ به واسطه‌ی عدم نقد گذشته‌ای که به این شکست انجامیده دچار بحرانی است هم در چشم‌انداز و هم در معنا و مفهوم چپ؟ چرا گمان نباید کرد که ممکن است عدم تلاش برای تصاحب قدرت و فتح دقیقاً بنیادی نظری و عملی در مقطع کنونی دارد چرا که به نظر برخی از چپ‌ها عدم روشن بودن بدیل به ناگزیر به تکرار گذشته می‌انجامد یا به نظر برخی دیگر بدون اتکا به جنبش‌های توده‌ای زحمتکشان، فعالیت روشنفکران چپ در ساختارهای علنی به ویژه با این «توهم» که می‌توان با جار و جنجال و مصاحبه و مناظره و سروصدا به «قدرت هژمون» رسید، تنها و تنها در خدمت سیاست نرمالیزاسیون اجتماعی همین اپوزیسیون از هم گسیخته‌ی چپ است؟ تاکید من این است که این تلقی لایلا که هراس از سیاست باعث آن شده که بسیاری از چپ به سبک و سیاق لایلاها عمل نکنند «با واقعیت سازگار نیست»، گیرم تروماهای واقعی هم در کار باشند

لایلا از «آلودگی» سخن می‌گوید. آلودگی برای من یادآور سخنان رفقای چپی است که با استناد به ۵ «جان زیبا»ی هگل، در انتخابات سال ۱۳۸۸ به میرحسین موسوی رای دادند زیرا گمان می‌کردند که هر نوع دخالتی در سیاست در شرایط کنونی چاره‌ای از نوعی «آلوده‌شدن» ندارد، بگذریم که بعدها به صد گفتار رفتار خود را نقد کردند و پوزش طلبیدند. اما واکنش لایلا نشان می‌دهد که در بر همان پاشنه می‌چرخد و همان بینش اکنون به شکل دیگری ادامه یافته است. لایلا با تمسک به مارکس می‌نویسد که «حضرت مارکس هم اصلاً برای نشریات لیبرال می‌نوشت؛ کلی آدم فرصت‌طلب هم همانجا جوابش را می‌دادند. خود مارکس که در این آیین پیوریتن شما تکفیر باید بشود.» و از اینجا نتیجه می‌گیرد که «برخی چپ‌ها هراس از سیاست را بدل به وسواس آلودن کرده‌اند؛ گویی اگر از محفل و دایره‌ی مشخص اعلان مواضع و مباحث خود بیرون بیایند آلوده‌ی فضای کثیف و فرصت‌طلبانه‌ی سیاست می‌شوند». من جریان و محفلی را نمی‌شناسم که از ترس آلوده‌شدن به چنین فضایی از محفل و دایره‌ی مشخص خود بیرون نیامده باشد، اما محافل زیادی را می‌شناسم که به طمع «هژمون‌شدن» ناگزیر قدم به قدم از نظرات خود کوتاه می‌آیند، تن به فرصت‌طلبی می‌دهند، مشوق اشاعه نظراتی می‌شوند که تنها در چارچوب اکتیویسم روزمره معنا می‌دهد و ذره‌ای توان استمرار و ایجاد جریان اجتماعی درازمدت ندارند

اکنون راحت‌تر می‌توان گفتگو و مناظره‌ی لایلا را با «یک نفر تصفیه‌شده از جنبش عدالت‌خواه» ۶ دانشجویی و یک هوادار احمدی‌نژاد» در یک مجله بدنام احمدی‌نژادی درک کرد: ما دنبال «هژمون‌شدن» چپ و بهره‌گیری از شرایط مناظره‌ای سالم هستیم. در اینجا ما شاهد چه چیزی هستیم؟ این «توهم» که چنین فعالیت می‌تواند باعث رشد و اعتلای «ما» شود. اما این توهم خود زیر سوال است. از یک طرف در شرایط بحرانی که رژیم در بدر دنبال یافتن یار در فرایند «نرمالیزاسیون» اجتماعی وضعیت کنونی است، این توهم را ایجاد می‌کند که چنین مناظراتی می‌تواند تأثیری هژمونیک بر مخاطب کثیر بگذارد و این خود یعنی نادیده گرفتن واقعیت توانایی ما. از طرف دیگر این توهم یعنی مطرح‌شدن عناصر

منفردی که نه ارزیابی روشنی از گذشته دارند، نه تحلیلی از وضعیت کنونی دارند و نه چشم‌اندازی از بدیل. حاصل کار مثل دهها مورد قبلی فقط به اینجا می‌کشد که نوعی هرج‌ومرج و شلوغ‌کاری سیاسی را به وضعیت مبهم موجود اضافه می‌کند. بی‌جهت نیست که لیلا مدعی است که باید در توان‌مان درک واقعیت شک کنیم اگر گمان کنیم «آنچه در زمین واقعی سیاست طی این سالها در جریان دانشجویی، کارگری، معلمی و حتی بازنشستگان پیش رفته، حاصل چپ ناب و خالص» بوده است. اشارات مکرر لیلا به «ما» در عبارتهایی مانند «ما هرگز به دنبال ناب‌گرایی... نبوده‌ایم»، یا «در جریان صنفی دانشجویی... افرادی با ما همکاری می‌کردند که نه تنها چپ نبودند بلکه سبقه‌ی بسیجی هم داشتند»، یا «در جریان کمپین بیگارورزی چند نفر از خبرنگاران اصلاح‌طلب... با ما همکاری می‌کردند»، یا «ما هرگز فکر نکرده‌ایم...» بی‌هیچ شک و شبهه‌ای نشان می‌دهد که منظور از همین چپ ناخالص کسی نیست جز لیلا و لیلاها. من هیچ نامی جز خودمداری و تقلیل همگان به خود (همان من سرکوب‌نشده!) بر این رویکرد نمی‌گذارم.

از: فیس بوک نویسنده

بیست و هشت دی ماه 1399